

The Similarity of Some Fundamental Rights with the Principle of the Right to Self-Determination

1. Mohamad Reza Panahi Shahri: PhD Student in Public Law, Department of Law, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran
2. Asghar Arabian*: Associate Professor of the Faculty of Law and Political Science, Science and Research Branch of Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: a.arabian42@gmail.com (Corresponding Author)
3. Ali Akbar Gorji Azandriani: Associate Professor, Department of Public Law and Economic Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

ABSTRACT

The right to self-determination, as a fundamental and inalienable right, allows individuals and nations to have a decisive influence on their political, social, and economic destiny, among others. In fact, the right to self-determination, as the foundation of other fundamental human rights, plays a significant role in their realization for the people, nation, or group as the primary holders of this right. In human societies, it can be assumed that if this fundamental right is not observed in a society, that society will not be committed to other fundamental rights or human principles either. The right to self-determination has a close relationship with the genuine will of the people, which must be freely expressed, and they must be able to exercise this right without any pressure. This principle also holds an important position in international law, as mentioned in Article 1(2) of the United Nations Charter, where it is referred to as a fundamental basis for peaceful relations between states and nations. Furthermore, this right is outlined in Article 1 of the International Covenant on Civil and Political Rights and the International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights as a general right that can encompass various aspects of political, social, economic, cultural, and other dimensions of a nation's life. The conceptual scope of this right, due to the growing attention to certain fundamental legal principles, has led to interactions with these principles and has expanded the meaning of jus cogens in contemporary international law. As a result, violations of many fundamental legal principles invoke the international responsibility of states concerning the right to self-determination.

Keywords: *right to self-determination, fundamental rights, democracy, nation, state*

How to cite: Panahi Shahri, M. R., Arabian, A., & Gorji Azandriani, A. A. (2024). The Similarity of Some Fundamental Rights with the Principle of the Right to Self-Determination. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(2), 190-205.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 02 July 2024
Revise Date: 18 August 2024
Accept Date: 01 September 2024
Publish Date: 22 September 2024



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

تمائل برخی حقوق بنیادین با اصل حق تعیین سرنوشت

۱. محمدرضا پناهی شهری: دانشجوی دکتری حقوق عمومی، گروه حقوق، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. اصغر عربیان: دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: a.arabian42@gmail.com (نویسنده مسئول)
۳. علی اکبر گرجی ازندریانی: دانشیار، گروه حقوق عمومی و حقوق اقتصادی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

حق تعیین سرنوشت به عنوان حقی بنیادی و سلب نشدنی به افراد و ملت‌ها اجازه می‌دهد تا در سرنوشت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... خود تاثیر گذار و تعیین کننده باشند. در حقیقت حق تعیین سرنوشت به عنوان پایه و اساس سایر حقوق بنیادین بشری، نقش بسزایی در تحقق آن برای مردم، ملت یا خلق به عنوان دارندگان اصلی حق تعیین سرنوشت دارد و می‌توان در جوامع بشری اینگونه فرض گردد که اگر در جامعه‌ای این حق بنیادین رعایت نشود، آن جامعه به سایر حقوق بنیادین یا اصول بشری نیز متعهد نخواهد بود. حق تعیین سرنوشت ارتباط نزدیکی با خواست واقعی مردم دارد که بایستی بطور آزادانه بیان شده و آنها باید بتوانند این حق را به دور از هرگونه فشاری اعمال نمایند. این اصل در قواعد بین المللی نیز نقش و جایگاه مهمی دارد، بگونه‌ای که در بند (۲) ماده (۱) منشور سازمان ملل متحد، از این اصل به عنوان مبانی بنیادین روابط مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها و ملت‌ها یاد شده است. همچنین این حق در ماده (۱) میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان یک حق کلی می‌تواند ابعاد مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... ملت را در برگیرد. دامنه مفهومی این حق به دلیل توجه روز افزون به برخی اصول حقوق بنیادین باعث همکنشی با این اصول گردیده و معنای اصل امره را در حقوق بین الملل معاصر مبسوط نموده بگونه‌ای که تخطی از بسیاری اصول حقوق بنیادین، مسئولیت بین المللی دولت‌ها را در حق تعیین سرنوشت مطرح نموده و بدنبال دارد.

واژگان کلیدی: حق تعیین سرنوشت، حقوق بنیادین، دموکراسی، ملت، دولت

نحوه استناددهی: پناهی شهری، محمدرضا، عربیان، اصغر، و گرجی ازندریانی، علی اکبر. (۱۴۰۳). تمائل برخی حقوق بنیادین با اصل حق تعیین سرنوشت. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۲)، ۱۹۰-۲۰۵.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۲ تیر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۸ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۱ شهریور ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۳



حق بر تعیین سرنوشت در زمره حقوق بشری افراد قرار می‌گیرد و حق مشارکت همگانی برای افرادی است که به عنوان ملت، مردم یا خلق و بدون در نظر گرفتن قوم، نژاد، رنگ، مذهب و... بتوانند امور خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هدایت نمایند. این اصل در ابتدا با کارکردی سیاسی در رژیم‌های مستعمراتی و غیر مستعمراتی شناخته شد و به مرور زمان به اصلی با کارکرد حقوقی تغییر پیدا کرده است (Gözler, 1997). برای تحقق اصل تعیین سرنوشت یک ملت به موجب قواعد و میثاق‌های بین‌المللی راجع به حقوق بشر تعهداتی به عهده کشورهای متعهد گذاشته شده است که به موجب آن هر کشوری موظف است که حق تعیین سرنوشت را به ملت‌هایی که استحقاق آن را دارند، اعطاء کنند. همچنین هر کشور متعهدی این حق قانونی را دارد تا از سایر کشورهای متعهد بخواهد تا اعمالی را که نقض ماده (۱) میثاق حقوق مدنی، سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نتیجه می‌دهد، اصلاح نماید. شایان ذکر است؛ اعلامیه (۱۹۷۰) راجع به اصول حقوق بین‌الملل، حق تعیین سرنوشت را برخوردار از حکومتی برگزیده همه مردم... فارغ از تمایزات مربوط به نژاد، رنگ یا مذهب می‌داند. همچنین از دیدگاه سند نهایی کنفرانس هلسینکی (۱۹۷۵) ملت‌ها از طریق روش‌های دموکراتیک حق دارند در هر زمانی و به هر طریقی که بخواهند وضعیت سیاسی داخلی و خارجی خود را بدون مداخله خارجی تعیین کنند. به بیان دیگر، واژه مردم، خلق یا ملت زمانی که دارای تاریخ مشترک، پیوندهای نژادی و قومیت پیوندهای فرهنگی و زبانی، پیوندهای مذهبی و ایدئولوژیک، ناحیه جغرافیای مشخص، بنای اقتصادی مشترک و تعداد کافی از افراد باشند، جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند که تمام افراد این جامعه از حقی بنیادی به نام حق تعیین سرنوشت برخوردار خواهند بود که این حق در مواد (۱) و (۵۵) منشور ملل متحد و در ماده (۱) مشترک میثاقین به آن اشاره شده است. این تحقیق بدنبال بیان وجود حقوقی است که پیوند ناگسستنی با حق تعیین سرنوشت داشته و می‌تواند در افزایش مشارکت ملت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به عنوان حق تعیین سرنوشت جمعی نقش داشته باشند. اگر چه در موضوع این پژوهش تحقیق جامعی انجام نشده اما به برخی مقالات که به مفهوم و تحلیل حق تعیین سرنوشت می‌پردازند، از جمله قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل (Omidi, 2009) و اجرای حق تعیین سرنوشت، تقابل حقوق بشر با حاکمیت دولت‌ها، گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت، از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه، حق تعیین سرنوشت؛ از ادعای سیاسی تا مطالبه حقوقی (Omidi, 2009) می‌توان اشاره نمود. لازم به ذکر است رعایت اصل حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل تضمینی برای دستیابی به حاکمیت دموکراسی و حقوق بشر در یک حکومت قلمداد شده است. لذا برخی مفاهیم مرتبط با موضوع به شرح زیر است:

۱- ابعاد حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت دارای دو وضعیت داخلی و خارجی یعنی حق مردم در انتخاب نظام حاکمیتی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های حیاتی جامعه و حفظ حقوق اقلیت‌ها و حق مردم در تعیین روابط بین‌المللی خود است (Omidi, 2009). البته برخی نیز این تقسیم‌بندی را دارای سه وضعیت دانسته‌اند که عبارتند از: الف- وضعیت خارجی حق تعیین سرنوشت. ب- حق شناسایی سرزمینی مشخص مردم. ج- حق مردم به انتخاب آزادانه نهادهای سیاسی، نمایندگان و شرکت در فرآیندهای حکومتی (Idowu, 2008). به نظر می‌رسد؛ دو وضعیت اخیر شامل جزئیات وضعیت داخلی حق تعیین سرنوشت می‌باشد.

لازم به ذکر است تا سال ۱۹۲۰ تنها پنجاه کشور مستقل در دنیا وجود داشت. اما امروزه نزدیک به دویست کشور وجود دارد. مبارزات استقلال طلبانه و درخواست حق تعیین سرنوشت تنها نیروی محرک پشت این موج کشور سازی بود که ملت‌ها (گروه‌هایی از مردم که بر اساس

قومیت، زبان، جغرافیا، تاریخ یا سایر ویژگی‌های مشترک متحد شده اند) توانسته اند از حیث خارجی آینده سیاسی خود را تعیین کنند. در اوایل قرن بیستم، تعداد انگشت شماری از امپراتوری‌های اروپایی بر اکثریت جهان حکومت می‌کردند. با این حال، کشورهای مستعمره در سراسر آفریقا، آسیا، دریای کارائیب و جاهای دیگر استدلال کردند که مستحق حق خودمختاری هستند. فراهوان‌های آن‌ها برای تعیین سرنوشت تبدیل به فریادهایی برای استقلال طلبی شد و در نهایت، فروپاشی این امپراتوری‌ها در طول قرن بیستم - فرآیندی که به عنوان استعمارزدایی شناخته می‌شود - منجر به تشکیل کشورهای جدید شد. نقشه جهانی که امروزه آن را می‌شناسیم عمدتاً نتیجه استعمار زدایی است. البته در برخی از این کشورها اگر چه دولت‌های آن‌ها در طول استعمار زدایی به وجود آمدند، اما از حیث داخلی این دولت‌ها نتوانستند حق تعیین سرنوشت داخلی را نهادینه نمایند، لذا دولت‌های تشکیل شده در این کشورها نماینده کل جمعیت یک کشور نبودند. به همین دلیل این کشورهای مستعمراتی سابق، مملو از تفرقه‌های داخلی و یا مرزی با همسایگان خود شده اند و تنها راه نجات این کشورها که عمدتاً تحت سلطه حکومت‌های خودکامه قرار دارند، تعیین تکلیف حق تعیین سرنوشت در تمام ابعاد داخلی و خارجی به عنوان پروسه‌ای برای سیاست گذاری یک حکومت و مبتنی بر الزاماتی است که مهم ترین آن‌ها در وضعیت خارجی عدم اجازه به دولت‌ها برای تحت سیطره و تسلط درآوردن مردم سایر دولت‌ها و سرزمین‌های آن‌ها است. و در وضعیت داخلی عبارت است از:

الف- مردم مستعمرات، حق دستیابی به استقلال را دارند.

ب- مردم حق دارند؛ دولتی که تحت اقتدار آن زندگی می‌کنند را انتخاب نمایند.

ج- مردم حق دارند؛ نسبت به بازسازی یا تغییر روش‌های سیاسی حاکم اقدام نمایند (Suksi, 1993).

به نظر می‌رسد؛ حق تعیین سرنوشت خارجی به نوعی هماهنگی و تنظیم روابط دولت با سایر دولت‌ها است که می‌تواند به اشکال و روش‌های متفاوتی صورت پذیرد. در حالی که حق تعیین سرنوشت داخلی مشارکت دموکراتیک مردم در حکومت بوده بگونه‌ای که میان کسانی که حکومت می‌کنند و آن‌ها که حکومت می‌شوند، همزیستی مسالمت آمیز و بدور از تخاصم بین آن‌ها در جامعه بوجود می‌آید.

۲- بنیان حق تعیین سرنوشت

مفهومی که بیشتر اسناد و منابع حقوق بین الملل از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها ارائه می‌دهند این است که حق تعیین سرنوشت را حق ملت‌ها برای کنترل موقعیت‌های خود به ویژه انتخاب وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و توسعه اجتماعی دانسته اند. همچنین در تعریفی دیگر، حق همه افراد برای تعیین عناصر حکومتشان بیان شده است. به بیان دیگر می‌توان گفت: به طور کلی موضوع تعیین سرنوشت مفهومی مردم محور می‌باشد. این بدین معنا است که با توجه به منشاء این مفهوم، این حق می‌تواند به معنای خود مختاری در داخل یک دولت و یا به معنای ساختاری اتحادی با دولت مرکزی (فدرالی) و یا می‌تواند به معنای جدایی از یک دولت نیز تفسیر شود. با این توصیفات، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها می‌تواند همزمان عامل اتحاد یا جدایی محسوب شود. این مفهوم در عین حال که بر متفاوت بودن مردم یک سرزمین از دیگر مردم و ملل تأکید می‌کند از طرف دیگر بر همانند بودن جمع همان مردم سرزمین در خواسته‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... اشاره دارد. در نهایت می‌توان گفت که حق تعیین سرنوشت به معنای حقی برای مردمی است که از عنوان ملت، خلق، توده مردم (و نه افراد) در انتخاب نوع و شکل رژیم حاکم در داخل مرزهای جغرافیایی مشخص شده یا بدست آوردن استقلال و رهایی از دولت‌های استعمارگر تلاش می‌نمایند؛ البته قابل ذکر است که این حق می‌تواند به معنای حق یک گروه قومی، فرهنگی، زبانی یا مذهبی در مرزهای جغرافیایی موجود به منظور دستیابی به حاکمیت ملی خود نیز باشد. به عنوان مثال مردم ایالت کبک در کانادا که از سال ۱۷۵۹ که بریتانیا کنترل کبک را به دست آورد تا انقلاب

آرام ۱۹۶۰ و رفراندوم جدایی این ایالت و ارجاع آن به دیوان عالی کانادا و تشکیل دولت در ایالت کبک، برای حفظ زبان فرانسوی، قانون مدنی خود و اعتقاد به کلیسای کاتولیک رومی تلاش فراوانی داشتند. این حق می‌تواند به معنای حق یک گروه قومی، زبانی، یا مذهبی در داخل دولت حاکم موجود، جهت کسب درجه بالاتری از خود مختاری هویت زبانی و مذهبی تلقی شود، بدون اینکه به دنبال تشکیل دولتی مستقل برای خودشان باشند (Tatli, 2007). به بیان دیگر پایه و بنیان حق تعیین سرنوشت همان اراده واقعی مردم، ملت یا خلق است که به طور آزادانه در طی فرایندهای تعریف شده، ابراز می‌شود.

۳- حق تعیین سرنوشت متعلق به چه کسانی است.

در پاسخ به این سؤال باید گفت که دست کم دو شرط حداقلی وجود دارد تا یک جماعت، بتواند برخوردار از حق تعیین سرنوشت باشند؛ اول آنکه باید بین آن‌ها اتحاد و اتفاق در امر سیاسی وجود داشته باشد، بدین معنا که اجتماعی میان نسلی اتفاق وفاداری به نهادهای سیاسی و حقوقی مشترک داشته باشند و در محافظت از آن بکوشند. دوم اینکه باید از لحاظ جغرافیایی و سیاسی از یک سرزمین یک پارچه و کامل برخوردار باشند، یعنی منطقه‌ای باشد که خودمختاری در آن، حاکمیت‌های موجود در مناطق متمایز و خارج از مرزهای آن را نقض نکند. پیوند گروه صاحب حق با سرزمین بسیار حائز اهمیت است. علاوه بر این، تفاوت مهمی درباره‌ی گروه‌های صاحب حق وجود دارد که این تفاوت به دو منبع تاریخی اصل تعیین سرنوشت یعنی دموکراسی و ملی‌گرایی در دکترین حاکمیت عمومی، از یک سو و در جنبش‌های آزادیبخش ملی از سوی دیگر برمی‌گردد. مطابق منبع اول یعنی دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، مطالبه‌ی خودگردانی از جانب جمعیت‌هایی است که به طور مشروع در سرزمین‌های خاصی سکونت دارند. دلیل منطقی آن، این است که حاکمیت عمومی افراد تحت حکومت، مطمئن‌ترین ضمانت برای حکومت پاسخگو و ثبات سیاسی و اجتماعی است. اما طبق منبع دوم یعنی ملی‌گرایی، حق تعیین سرنوشت بر این اندیشه مبتنی است که از آنجا که «ملت» هر گروه بالقوه خودمختاری است، که اعضای آن دارای پیوندهای زبانی، فرهنگی و تاریخی یا ملی مشترکی می‌توانند باشند، پس ملت‌ها ارزش حفظ و نگهداری را دارند. در مورد اینکه گروه‌های قومی جزء تشکیل دهنده‌ی یک ملت در چارچوب مفهوم دو میثاق بین‌المللی شناخته می‌شوند، توافق وسیعی در حقوق بین‌الملل وجود دارد. کمیته حقوق بشر (شورای حقوق بشر) سازمان ملل متحد^۱ که ناظر بر اجرای تعهد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است، در موارد متعدد به حقوق گروه‌های قومی با اشاره به حق تعیین سرنوشت طبق ماده (۱) میثاق حقوق مدنی و سیاسی اشاره کرده است. برای مثال در گزارش‌های دوره‌ای این کمیته در سال‌های متمادی گروه‌های قومی در فنلاند، نروژ و سوئد به وضوح به عنوان گروهی از مردم، طبق ماده (۱) میثاق حقوق مدنی و سیاسی شناخته شده و به عنوان ذینفع در حق تعیین سرنوشت نام برده شده است. نتیجه آنکه صاحب حق مناسب در تعیین سرنوشت را یک ملت یا مردمی می‌داند که اعضای آن به طور خودآگاه در یک هویت فرهنگی مشترک‌اند (Jaber & London School of, 2010).

۴- اجتماع و اشتراک برخی حقوق بنیادین با حق تعیین سرنوشت

حقوق بنیادین، حقوقی هستند که برای همه انسان‌ها به طور ذاتی و بدون تبعیض وجود دارد و به عنوان ابزاری برای حمایت از شهروندان در مقابل قدرت دولت تلقی می‌شود. این حقوق معمولاً در معاهدات بین‌المللی و قوانین ملی کشورهای مختلف به رسمیت شناخته شده‌اند.

¹ - UNHRC: The united nations humanrights committee. "All peoples have the right of self-determination. By virtue of that right they freely determine their political status and freely pursue their economic, social and cultural development."

کمیته حقوق بشر ملل متحد - «همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. به موجب این حق، آنها آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند و آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را دنبال می‌کنند.»

حقوق بنیادین نیز همانند حق تعیین سرنوشت ذاتی و غیرقابل سلب و ممانعت از آن مغایر آزادی و اختیار انسان و همسان جبر و اکراه است. اما قبل از این که به اشتراکات حقوق بنیادین با حق تعیین سرنوشت پردازیم، لازم است به ذکر حقوق و تکالیف ناشی از اصل حق تعیین سرنوشت برای دولت‌ها و مردم اشاره‌ای نماییم. زیرا همگرایی بین این اشتراکات بگونه‌ای است که اگر حق تعیین سرنوشت در ابعاد داخلی و خارجی آن دچار نقص و عقب ماندگی گردد، اجرای حقوق بنیادین نیز معطل و یا معلول می‌ماند. لذا به اختصار برای این تکالیف می‌توان گفت که نخست- رژیم‌های حکومتی باید به مردم تحت انقیاد دولت خود اجازه بدهند تا بتوانند آزادانه نسبت به اصل تعیین سرنوشت اقدام نمایند. دوم- فقط مردمی که از اصل تعیین سرنوشت سود می‌برند، دارای حق و حقوقی قانونی در مقابل رژیم‌های حکومتی می‌باشند. سوم- دولت‌های ثالث نیز در مقابل سایر رژیم‌های حاکمیتی که اصل تعیین سرنوشت را نادیده می‌گیرند؛ مسئولیت داشته و نباید از آن‌ها حمایت کنند. دولت‌های ثالث در مقابل مردمی که برای حق تعیین سرنوشت خود مبارزه می‌نمایند؛ تعهد و مسئولیت حمایت مسالمت آمیز دارند. علاوه بر این، دولت ثالث می‌تواند از دولت‌هایی که اصل تعیین سرنوشت را نادیده می‌گیرند، بخواهند به این اصل احترام گذاشته و آن را رعایت کنند. در صورتی که اصل تعیین سرنوشت توسط دولت‌های خودکامه و با توسل به زور سرکوب شود، دولت ثالث حق دارند موضوع را نزد سازمان ملل متحد مطرح کند و حتی خواستار توسل به اقدامات متقابل صلح آمیز شوند (Kasea & Kalantarian, 1991). حقی که برای دولت‌های ثالث ایجاد می‌شود، از آمره بودن اصل حق تعیین سرنوشت ناشی می‌شود و شاید به خاطر همین است که کشورهای ثالث در مواجهه با نقض اصل حق تعیین سرنوشت در کشور دیگری، اول توصیه خود را مبنی بر احترام گذاشتن به این اصل مطرح می‌کنند و بعد از آن دخالت سازمان ملل متحد را در رسیدگی به این امر خواستار می‌شوند. با توجه به مطالب فوق اهم حقوق بنیادین که اشتراک و اجتماع با حق تعیین سرنوشت دارند را می‌توان موارد زیر برشمرد:

۱-۴- استقلال اقتصادی

بین استقلال سیاسی یک دولت و استقلال اقتصادی آن یک رابطه طولی قابل فرض است. زیرا استقلال سیاسی بدون در نظر گرفتن استقلال اقتصادی قابل دستیابی نبوده و در صورت دستیابی نیز آن دولت دارای استقلال سیاسی صوری خواهد بود. به همین دلیل در روند استعمارزدایی ملل متحد، اگر چه کشورهای زیادی به استقلال سیاسی نائل آمدند اما این کشورها با وجود داشتن استقلال سیاسی، بدلیل عدم وجود استقلال اقتصادی و وابستگی‌های شدید اقتصادی به کشورهای توسعه یافته، سرمایه‌های مولد و طبیعی آن‌ها بصورت مبادله مواد خام با کالاهای ساخته شده به استعمار کشورهای دیگر درآمده است. بگونه‌ای که از آن به استعمار نو در فرهنگ اقتصادی جدید تعبیر شده است. رواج اصطلاح استعمار نو از زمان کنفرانس باندونگ (آوریل ۱۹۵۵) آغاز شد. در این کنفرانس سوکارنو رئیس جمهور وقت اندونزی به نوعی به استعماری اشاره کرد که در لباس جدید و از طریق نظارت و تسلط اقتصادی همان هدف‌های استعمار کهن را دنبال می‌کند. حدود هفت دهه پس از کنفرانس باندونگ، اغلب کشورهای جهان سوم با درک استقلال اقتصادی بدنبال استعمارزدایی و تحقق استقلال سیاسی بوده و توانسته اند با تسلط و حاکمیت بر منابع و ثروت‌های طبیعی شان به درک نیاز حق تعیین سرنوشت اقتصادی برای بدست آوردن اصل تعیین سرنوشت ملت دست پیدا کنند. مهمتر از همه، کنفرانس باندونگ منجر به تأسیس جنبش غیرمتعهدها (NAM) در سال (۱۹۶۱) شد و به دنبال آن گروه ۷۷ (G77) در سال (۱۹۶۴) تأسیس شد. این دو گروه به کشورهای در حال توسعه این امکان را داد تا به طور فعال دیدگاه‌های خود را در مورد مسائل مربوط به حق تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی در نهادهای بین المللی و سازمان ملل بیان کنند و نقش بسزایی در استعمار زدایی داشته است (Timossi, 2015).

۲-۴- ملی گرای و ملی کردن

بعد از تحقق حق تعیین سرنوشت خارجی مردم در تعیین موقعیت سیاسی و رهایی از سلطه بیگانگان، با تعیین سرنوشت داخلی، یک دولت مستقل تشکیل خواهد شد؛ مردم آن دولت حق دارند نسبت به اداره دولت خود بدون دخالت خارجی اقدام نمایند؛ این حق به عنوان حق ملی گرای یا خودمختاری در ذیل عنوان حق تعیین سرنوشت شناخته می‌شود. در دهه (۱۹۶۰) بعد از شناسایی حق تعیین سرنوشت، این حق به عنوان حق تمام سرزمین‌های استعماری برای مستقل شدن یا اتخاذ هر وضعیت دیگری که آزادانه انتخاب می‌کردند، تفسیر شد و گروه‌های قومی یا دیگر گروه‌های متمایز در مستعمرات حق جدا کردن خود از «مردم» قلمرو به عنوان یک کل را در ذیل عنوان ملت نداشتند. و همواره به عنوان یک ارزش ملی گرایانه به این موضوع توجه شده است. اما امروزه، حق گروه‌ها برای اداره خود به طور فزاینده‌ای با هنجارهای حقوق بشر، به ویژه حقوق اقلیت‌ها و مردم بومی در هم آمیخته شده است. در حالی که هنوز هیچ حق جدایی بر اساس قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته نشده این امکان وجود دارد که چنین حقی در آینده به عنوان یک اقدام استثنایی پذیرفته شود. اگر گروهی متمایز از مردم بطور سیستماتیک از حق مشارکت در حکومت دولت محروم شوند. یا اگر افراد در چنین گروهی از نقض سیستماتیک و فاحش حقوق بشر رنج ببرند که مشارکت آن‌ها را در آن دولت غیرممکن کند، در واقع حق ملی گرای در آن حکومت دچار تغییر دوگانگی یا چندگانگی شده است (Andersson, 2008). اما حق ملی کردن برخلاف حق ملی گرای، یک حق اساسی برای دولت‌ها است مطابق نظریات جدید در حق تعیین سرنوشت داخلی و خارجی، حق ملی کردن، حتی حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی یکی از اصول مسلم حقوق بین‌الملل است که از طرف ارگان‌های مختلف سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است. در حقیقت ملی کردن یکی از قوانین عمومی مبتنی بر عرف و عادت قدیم است که مورد استفاده قرار گرفته و قطعنامه‌های سازمان ملل متحد با اکثریت آراء آن‌ها را مورد تأیید قرار داده و اساس این حق ملی کردن دو اصل دارد:

اول- اصل حاکمیت دولت که هر کشوری در قلمرو خاصی از کره زمین بدون دخالت کشور دیگر می‌تواند امور خود را سامان بخشد.

دوم- تعهد دولت‌ها در احترام به اجرای این حق توسط دولت‌های دیگر.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در (۱۶) دسامبر (۱۹۹۲) به موجب قطعنامه ای، حاکمیت دولت‌ها را به رسمیت شناخته و اعلام داشته که هر دولتی می‌تواند برای حفظ و حراست منابع طبیعی و توسعه کشورش، تأسیسات و مؤسسات اقتصادی و بانکها و امتیاز واگذاری به بیگانگان را ملی اعلام و قراردادهای منعقد شده را یک طرفه فسخ و حقوق و تعهداتش را تغییر دهد. یکی دیگر از اصول اساسی حقوق ملی کردن، حاکمیت دائمی کشورها بر منابع زیر زمینی و اقتصادی آن‌ها است. یکی از اولین ارجاعات به اصل حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی، درخواست دولت شیلی در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد (UNCHR) در سال (۱۹۵۲) بود که موجب قطعنامه (۶۲۶) مجمع عمومی سازمان ملل متحد در (۲۱) دسامبر (۱۹۵۲) شد. در این قطعنامه حق استفاده از منابع طبیعی کشورها به رسمیت شناخته شده و این حق در سال (۱۹۵۸) از طریق قطعنامه (۱۳۱۴) مجمع عمومی سازمان ملل، به عنوان یکی از عناصر اساسی حق تعیین سرنوشت به رسمیت شناخته شده است و حقوقدانان بیشماری ملی کردن را از اصول آمره حقوق بین‌الملل امروزی به شمار آوردند. اما این موضوع در نیمه اول قرن بیستم مناقشاتی را بین کشورهای که طرفدار سیستم اقتصاد سوسیالیستی و کشورهای که طرفدار سیستم اقتصاد آزاد بودند، بوجود آورد. در کشورهای غربی هرگونه مالکیتی را حقی مطلق و غیرقابل تجاوز دانسته و هرگونه تغییری از جمله ملی کردن را اقدامی نامشروع می‌دانستند. لذا در مقابل چنین اقدامی از سوی کشورها، آن‌ها را مسئول و موظف به جبران خسارت وارده می‌نمودند. امروزه کشورهای غربی، حق ملی کردن منابع

سایرکشورها را می‌پذیرند، اما معتقدند: اگر این ملی کردن در مقابل تعهدی برای آن کشور باشد. آن کشور به خاطر ترک انجام تعهد بنابر حقوق بین الملل مسئول شناخته شده و باید غرامت بپردازد. در مقابل سوسیالیست‌ها مالکیت خصوصی را عامل اصلی همه آسیب‌های اجتماعی می‌دانستند. سوسیالیست‌ها از جامعه به عنوان یک کل حمایت کرده و خواهان مالکیت جمعی بر دارایی بودند. به همین دلیل در کشورهای سوسیالیستی هر نوع اقدامی در مورد ملی کردن را مشروع و برعکس هر نوع واکنشی را در مقابل این نوع اقدامات که مانعی محسوب می‌شد را غیر مشروع قلمداد می‌کردند.

در کشورهای در حال توسعه یا جهان سومی، بدست آوردن حق تعیین سرنوشتی که موجب استقلال بشود، بدون استقلال اقتصادی امکان پذیر نبوده، لذا ملی کردن منابع و سرمایه‌های آن‌ها یکی از راه‌های بدست آوردن این استقلال اقتصادی و در راستای تحریک اقتصادی برای بدست آوردن استقلال اقتصادی اهمیت بسزایی داشته است؛ لذا سازمان ملل متحد نیز برای برخورداری همه کشورهای، مبادرت به ایجاد حقی به نام «حق ملی کردن» نموده است (Mirabbasi, 1992).

۳-۴- نهضت‌های آزادی بخش

از رخداد‌های مهم دوران بعد از جنگ جهانی دوم، ظهور گروه‌هایی است که به نام یک ملت با قدرت‌های استعماری مبارزه می‌کردند. بیداری مردم مستعمرات و مبارزه برای بدست آوردن استقلال سرزمینی از استعمارگران، حق تعیین سرنوشت را برای پایان دادن به دوران استعمار مورد توجه جامعه جهانی قرار داد؛ از آنجا که این مبارزات رهایی بخش توسط نهضت‌های آزادی بخش در گستره سرزمینی صورت می‌گرفت، مجمع عمومی سازمان ملل نیز در قطعنامه هایش، نهضت‌های رهایی بخش را گروه‌هایی نامیده که برای خودمختاری و رهایی از استعمار و اشغال بیگانه و رژیم‌های نژادپرست، در راه احقاق حق تعیین سرنوشت ملت خود می‌کوشند. لذا نهضت‌های رهایی بخش را تحت عنوان حق خودمختاری به عنوان یک اصل در ذیل حق تعیین سرنوشت پذیرفته است (Sadeghi Haqiqi, 2004). البته اگر چه نهضت‌های آزادی بخش به عنوان بخشی مهم در سیاست‌های ملل متحد و در ذیل حق تعیین سرنوشت دارای اهمیت فراوانی است، اما این حق نمی‌تواند اقدامات تروریستی را توجیه کند. به همین دلیل سازمان ملل متحد در قطعنامه (۱۹۸۹) از دولت‌ها خواسته است به کلیه وضعیت‌ها از جمله استعمار، نژادپرستی و وضعیت‌هایی که متضمن نقض گسترده و فاحش حقوق بشر و آزادی‌های اساسی هستند و نیز وضعیت‌های که متضمن سلطه بیگانگان و اشغال خارجی هستند و می‌توانند ایجاد کننده تروریسم بین المللی باشد و صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازد، توجه خاص مبذول دارند.

۴-۴- حقوق اقلیت‌ها

به مجموعه‌ای از حقوق و اصولی که برای حفاظت از هویت، فرهنگ، زبان و حقوق سیاسی و اجتماعی اقلیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و زبانی در نظر گرفته شده حقوق اقلیت‌ها گفته می‌شود. این حقوق به‌طور خاص در اسناد و معاهدات بین‌المللی شامل اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، کنوانسیون بین‌المللی حذف همه اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵)، اعلامیه حقوق اقلیت‌ها (۱۹۹۲) تعریف و تأکید شده است؛ در واقع شاید بتوان بهترین تعریف را در خصوص اقلیت‌ها گزارش یونسکو در سال (۱۹۸۹) دانست که اقلیت‌ها را توصیف مردم بر اساس خصوصیات خاصی مانند تاریخ، فرهنگ و هویت قومی مشترک و... دانسته است. حق تعیین سرنوشت رابطه تنگاتنگی با حقوق اقلیت‌ها دارد زیرا همواره در طول تاریخ گروه‌های اقلیتی در جوامع بدلیل تضییع حقوق خود در مواردی از جمله تبعیض و نابرابری، عدم شفافیت در فرآیندهای سیاسی و فشارهای اجتماعی و فرهنگی نمی‌توانستند از ابزار هویت و نظرات

خود بهره مند شوند. اما حق تعیین سرنوشت به اقلیت‌ها این امکان را می‌دهد که در فرآیندهای تصمیم‌گیری که بر زندگی و آینده آن‌ها تأثیر می‌گذارد، مشارکت کنند (Pentassuglia, 2002).

۴-۵- تمامیت سرزمینی

در تمامیت ارضی، کشورها باید از گسترش تغییرات مرزی یا تحرکات جدایی طلبانه در سایر کشورها اجتناب کنند. این اصل قرن‌ها پیش به دلیل اعتقاد به این که نفوذ به قلمروی دیگر یک عمل تجاوزکارانه بود که جنگ را توجیه می‌کرد، ایجاد شد. بسیاری از جنگ‌ها از جمله جنگ جهانی اول و دوم در نتیجه اعمال اصل تمامیت ارضی صورت گرفته است. یکی از مزایای تمامیت ارضی این است که به دنبال محافظت از دولت‌ها در برابر اقدامات تجاوزکارانه دولت‌های دیگر است. تمامیت ارضی مرزهای دولت‌ها را در برابر تجاوزات خارجی سایر دولت‌ها محافظت می‌کند و در انجام این کار مردم در سرزمین‌هایشان محافظت می‌شوند. تمامیت ارضی از ماهیت حاکمیت دولت‌ها حمایت می‌کند و از دخالت طرف‌ها یا دولت‌های خارجی جلوگیری می‌کند. البته برخی بین حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی تفکیک قائل شده و معتقدند بین آن‌ها تضاد نیز وجود دارد. زیرا اگر چه اصل تعیین سرنوشت توضیح می‌دهد که کشورها حق دارند آزادانه وضعیت و حاکمیت سیاست بین‌المللی خود را بدون دخالت خارجی تعیین کنند، اما در تمامیت ارضی، کشورها باید از گسترش و تغییر مرزها یا حمایت از جنبش‌های تجزیه طلبانه در سایر کشورها اجتناب کنند. به همین دلیل اصل تعیین سرنوشت بر تمامیت ارضی غلبه داشته و در صورت تعارض بین آن‌ها، اصل تعیین سرنوشت بدلیل آنکه دموکراسی بین دولت‌ها را گسترش می‌دهد، حاکم می‌شود.

شاید بتوان بهترین مثال برای هم پوشانی حق تعیین سرنوشت و تمامیت ارضی را در رای مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه اعلام استقلال یک جانبه کوزوو بیان کرد. اگر چه این رای مخالفینی را هم بدنال داشت؛ از جمله صربستان که این استقلال را تحدی تاریخی به مرزهای سرزمینی صربستان و مغایر با قطعنامه (۱۲۴۴) شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال (۱۹۹۹) دانسته است. آن‌ها معتقد بودند: اگر کوزوو «به طور یکجانبه استقلال خود را بر اساس مفهوم حق تعیین سرنوشت و از طریق جدایی طلبی» اعلام کند، سایر مناطق و سرزمین‌های در سراسر جهان می‌توانند آرمان خواهی سیاسی مشابهی داشته باشند و در نتیجه قانون نهایی هلسینکی در سال (۱۹۷۵) را که تمامیت ارضی را بر تعیین سرنوشت ترجیح داده، نقض کنند.^۱

۴-۶- دولت سازی

در عصر حاضر اضمحلال یا تجزیه دولت‌ها بدلیل ناکارآمدی، می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را خدشه دار و غیر قابل تحمل نماید؛ لذا سازمان ملل با دخالت در اداره سرزمینی دولت‌های ناکارآمد می‌تواند نسبت به بازسازی ساختار حکومتی در این دولت‌ها یا استقرار دولت جدید از طریق ترویج حقوق بنیادین و حق تعیین سرنوشت اقدام نماید. البته در حقوق بین‌الملل، شناسایی اینگونه دولت‌ها از اختیارات منحصر به فرد کشورهای مستقل است، کشورها کاملاً آزاد هستند به هر دلیلی که خود می‌پذیرند، از شناسایی اینگونه دولت‌ها که با دخالت‌های خارجی شکل گرفته اند خودداری کرده و یا آن را مورد پذیرش قرار دهند. زیرا حقوق بین‌الملل، هیچ معیار حقوقی برای شناسایی دولت‌ها تعیین نکرده است و تنها در مواردی که کشوری با توسل به زور، اقدام به دولت سازی می‌نماید، برخی از کشورها آن را مانع شناسایی دولت مستقل می‌دانند. تجربه‌های تاریخی در عرصه حقوق بین‌الملل بیانگر آن است که چنانچه شکل‌گیری دولت‌های جدید با نقض فاحش حقوق

¹ - Report of the International Court of Justice, 2009.

بشر باشد، حتی اگر این دولت سازی از طریق مجامع بین المللی و با استمساک به اعمال حق تعیین سرنوشت صورت پذیرد، معمولاً سایر دولت‌ها در شناسایی این دولت‌ها مقاومت می‌نمایند.

۴-۷- آزادی

آزادی توانایی انجام هر عملی است که به حقوق دیگران لطمه وارد نکند. آزادی یک نظم قانونی و یک عمل مسئولانه است. به نظر فلاسفه، آزادی مطلق یک حالت حیوانی، توحش، لجام گسیختگی و هرج و مرج است. آزادی حقیقی در تبعیت از یک نظم عقلانی و منطقی است. از اینجاست که مفهوم آزادی‌های عمومی شکل می‌گیرد و آن عبارتست از: «مجموع حقوقی که برای افراد، نوعی استقلال و خودسامانی در زمینه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی تامین می‌کند و این حقوق از لحاظ رشد شخصیت انسانی ضروری شناخته می‌شود.» (Motamedi Tabatabaei, 2003). با نگاهی بر تعریف حق تعیین سرنوشت و نیز مفهوم آزادی، ارتباط منطقی بین دو عنصر آزادی و حق تعیین سرنوشت نمودار می‌گردد؛ اصولاً جهت اعمال هر حقی نیاز به آزادی، شرط لازمه محسوب می‌شود. در مورد حق تعیین سرنوشت نیز آزادی چه به مفهوم سلبی و چه به مفهوم ایجابی، شرط لازم جهت اعمال حق تعیین سرنوشت می‌باشد به طوری که می‌توان گفت اگر آزادی وجود نداشته باشد حق تعیین سرنوشت عبارتی بی‌محتوا و نامفهوم خواهد بود.

۴-۸- مساوات

منظور از مساوات، برخورداری بالسویه همه افراد در استفاده از موهبت‌ها و نعمت‌های الهی و امتیازات اجتماعی است. قانونگذاران موظف هستند که در برخورداری از امکانات و تسهیلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و طبیعی، مساوات را برای همه افراد قرار دهند. قانون مناسب و معدل، قانونی است که در آن مساوات از اهمیت خاصی برخوردار باشد و حاکم و مجری خوب قانون، کسی است که بتواند مانع تجاوز افراد به حقوق دیگران بشود. در یک جامعه ایده آل، تلاش حاکم در جهت ایجاد چنین فضایی است تا هر کس در قبال این استفاده از امکانات، امکان شکوفایی استعداد و لیاقت خود را داشته باشد و بتواند در مسیر رشد و تعالی خود و سرانجام ارتقای سطح توانمندی جامعه گام بردارد (Yazdi et al., 2004). با عنایت به مشروح فوق و دلایل موجه دیگر چنانکه مشاهده شد مساوات عامل مهمی در تنظیم زندگی طبیعی و روابط اجتماعی انسانها محسوب می‌شود به طوری که بدون وجود مساوات بین افراد یک جامعه در اعمال تعیین سرنوشت خویش می‌توان وجود این حق را زیر سوال برد، بنابراین آزادی و مساوات همانند دو بال پرنده‌ای هستند که در اوج گیری حق تعیین سرنوشت نقش و بسیار ارزنده‌ای را ایفا می‌کنند. از این روست که بسیاری از اندیشمندان، حقوق بشر را به مثالی تشبیه کرده اند که اضلاع آن مساوات، آزادی‌های اساسی و حیثیت ذاتی و انسانی است. بدین ترتیب است که با اتفاق هر سه ضلع، حقوق بشر مراعات گردیده و بشر در حفظ و صیانت از حقوق انسانی خویش در حق تعیین سرنوشت موفق شده است.

۴-۹- حق رأی

حق رأی یا انتخابات یکی از شئون حق تعیین سرنوشت و فرایند تصمیم‌گیری رسمی است که طی آن مردم یا بخشی از مردم برای اداره امور عمومی خود شخص یا اشخاصی را برای مقامی رسمی برای مدت معلوم انتخابات می‌کنند. حق رأی یا حق انتخاب را می‌توان مهمترین شاخص در سنجش میزان بهره مندی مردم از حق تعیین سرنوشت دانست. یکی از مصادیق بارز حق تعیین سرنوشت که می‌تواند در تضمین آن نیز نقش داشته باشد حق رأی یا انتخاب حکمرانان و مسئولان حکومتی است. اگر چه در آموزه‌های حقوقی، حق رأی یا انتخابات ریشه در اصل عدم ولایت و برابری انسان‌ها در انسان بودن است و نمی‌توان بدون رضایت و انتخاب هر انسانی بر آن‌ها حکم راند و آزادی انتخابات

آن‌ها را محدود کرد (Ghazi Shariat Panahi, 2011). اما حق رای یا انتخابات شاخصه‌هایی دارد که این شاخصه‌ها در حق تعیین سرنوشت از اهمیت خاصی برخوردارند. از جمله این شاخصه‌ها می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف - انتخابات، عنصر مرکزی نظام سیاسی است که ماهیت دموکراتیک یک دولت را تضمین می‌کنند.

ب- انتخابات به مشروعیت قدرت سیاسی کمک می‌کند و به شهروندان اجازه می‌دهد در مدیریت امور دولتی مشارکت کنند.

ج- در جوامع بی‌ثبات، انتخابات می‌تواند به مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی کمک کند و مکانیزمی برای تغییر قدرت و توسعه دموکراسی فراهم کند.

د- رای دادن رکن دموکراسی است و نقش تعیین کننده‌ای در توسعه یک جامعه دارد.

ه- انتخابات نقش مهمی در دولت سازی پس از تخاصمات ایفا می‌کند، زیرا آن‌ها رقابت مبتنی بر قانون را جایگزین خشونت مسلحانه می‌کنند. به طور کلی، انتخابات یا حق رای برای تضمین حکومت دموکراتیک، مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی و ارتقای توسعه اجتماعی بسیار مهم است. نتیجه آنکه به نظر می‌رسد؛ حق رای به عنوان حقی از اصل بنیادین، برای دولت‌ها و حکومت‌ها بیشتر مثر به ثمر است تا مردم. پس دولت‌ها و حکومت‌ها نمی‌توانند خود را از آن محروم و ممنوع نمایند مگر آنکه رژیم حاکمیتی بر مبنای غیر دموکراتیک استقرار داشته باشد در چنین حکومتی تحقق حق تعیین سرنوشت مردم نیز دچار نقص و کاستی خواهد بود.

۱۰-۴- حاکمیت ملی

شاید بتوان گفت دو اصل حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی از مهمترین اصول بنیادین حاکم بر سازمان ملل متحد است که در اسناد بین‌المللی از جمله منشور ملل متحد و میثاق‌های بین‌المللی و قطعنامه‌های صادره از مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد تصریح و تأکید قرار گرفته است. با گذشت زمان و بروز تحولاتی در عرصه بین‌المللی، خصوصاً رشد و توسعه حقوق بشر، توالی غیرقابل تفکیک میان این دو اصل بیش از پیش آشکار شده است. آنچنان که در ماده (۲) منشور ملل متحد به برخورداری کشورها از حق حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر همراه با ایجاد قواعد حقوق بشری و برخورداری مردم از حق تعیین سرنوشت اشاره شده است. این ماده تا حدود زیادی حاکمیت‌ها را تحت کنترل در آورده و اجازه نمی‌دهد حاکمیت‌ها از قلمرو وسیع و مطلق برخوردار باشند (Navazani & Farajzadeh, 2011). بنابر این مطابق حقوق بین‌الملل اعمال حق حاکمیت ملی منوط به برخورداری مردم از حق تعیین سرنوشت است.

۱۱-۴- آزادی بیان

حق تعیین سرنوشت همان گونه که پیش از این ذکر شد، زمینه ساز تحقق سایر حقوق بشر است اما برای تحقق همین حق اجرای حق آزادی بیان در جامعه ضروری است. چطور ممکن است بدون وجود آزادی بیان، دموکراسی تحقق یابد یا مردم بتوانند در امور مملکت خود مشارکت داشته باشند؟ حق آزادی بیان یکی از مهمترین و بنیادی ترین حقوق بشر و از زمره حقوق مدنی و سیاسی و به اصطلاح نسل اول حقوق بشر است که در بسیاری از اسناد بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای مورد تأکید قرار گرفته است. حق آزادی بیان فرد را قادر می‌سازد تا آرای سیاسی، اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی را مورد بحث قرار دهد و هنرمندان و اندیشمندان را برای به کارگیری استعدادها و توانایی‌هایشان تشویق کند (Ackerman, 1991). البته این حق نیز مانند هر حق دیگری نامحدود نیست و به وسیله قانون و عرف جوامع محدود می‌شود. به هر حال حق تعیین سرنوشت و آزادی بیان به یکدیگر وابسته‌اند و برای آنکه یک گروه بتواند حق تعیین سرنوشت خود را به طور مؤثر اعمال کند،

نیاز به آزادی بیان دارد. افراد باید بتوانند نظرات و خواسته‌های خود را بیان کنند تا بتوانند در فرآیندهای تصمیم‌گیری مشارکت کنند (Andersson, 2008).

۱۲-۴- مشارکت مردمی

هر چقدر میزان مشارکت مردم در یک نظام بیشتر باشد، مشخص است که آن گروه بیشتر به اجرای حق تعیین سرنوشت اهتمام می‌ورزند و دولت نیز در راستای این امر تلاش می‌کند (Andersson, 2008). اما آنچه از مشارکت مردم در معنای حق تعیین سرنوشت بر می‌آید، بیشتر مشارکت سیاسی مردم در امور حکومتی است. مشارکت سیاسی عبارت از هر نوع اقدام سیاسی داوطلبانه، موفق یا ناموفق، سازمان یافته یا بی سازمان، مقطعی یا مستمر که برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی، اعم از محلی و یا ملی، روش‌های قانونی یا غیر قانونی که بکار می‌رود. البته باید دانست که مشارکت سیاسی تنها به شکل رأی‌گیری نیست و تشکیل گروه‌های سیاسی و اعتراض‌های قانونی و حتی غیرقانونی نیز در شمار این نوع از مشارکت برشمرده می‌شوند (Weitz-Shapiro, 2008).

۱۳-۴- دموکراسی

دموکراسی از جمله اشکال نظام‌های سیاسی است که در آن مردم به طور مستقیم یا غیرمستقیم برای سرنوشت سیاسی خود تصمیم‌گیری می‌کنند. در دموکراسی، همه باید حکومت کنند. به این معنا که همه باید در قانونگذاری، تصمیم‌گیری درباره خط مشی کلی، به کار بستن قوانین و اداره امور حکومت دخالت داشته باشند. همه باید شخصاً در تصمیم‌گیری‌های مهم، یعنی تصمیم‌گیری درباره قوانین عمومی و مسائل مربوط به خط مشی کلی دخیل باشند. حکام باید در مقابل حکومت شوندگان پاسخگو باشند، به عبارت دیگر آن‌ها باید اعمال خود را برای حکومت شوندگان توجیه کنند و حکومت شوندگان بتوانند آن‌ها را کنار بگذارند (Donnelly & Rahbord, 2007). لیکن شرایط جامعه بین‌المللی امروز و ارتقای مباحث حقوق بشری و نیاز مردم به مشارکت سیاسی عاملی است که این نظام سیاسی را بیشتر از هر زمان دیگری به عنوان نظام مطلوب به مردم جهان معرفی کرده است. بر همین اساس، دموکراسی نظام سیاسی است که بیشتر از هر نظام دیگری پاسخگوی نیازهای حقوق بشر و از جمله حق تعیین سرنوشت است و وجود آزادی‌های سیاسی یکی از برجسته‌ترین مزایای دموکراسی است. زیرا حکام که همگی بر اساس انتخابی سیاسی در قدرت قرار می‌گیرند در صورتی انگیزه گوش کردن به خواسته‌های مردم را دارند که مجبور به روبرو شدن با انتقاد آن‌ها و طالب حمایت آنان در انتخابات باشند (Kumar Sen & Raghfar, 2002). در اینجا مفهومی عینی از دموکراسی با حق تعیین سرنوشت بوجود می‌آید. این که دموکراسی حق آزادی بیان، حق رأی، مشارکت مردمی و در نهایت حق تعیین سرنوشت مردم را تقویت می‌کند، جای سؤال ندارد؛ زیرا از پیش مشخص است که نظام دموکراسی وابسته به مفاهیمی مانند رأی و مشارکت مردم و آزادی بیان آن‌ها در ابراز نظرات سیاسی و غیر سیاسی شان است. البته باید توجه داشت که منظور از دموکراسی که موجب تقویت حق تعیین سرنوشت می‌شود، آن دموکراسی است که شرایط شکلی تعریف شده برای دموکراسی را دارا باشد؛ چرخش قدرت در دست مردم، تساهل و تسامح نسبت به اقلیت‌ها و وجود آزادی‌ها از جمله این شرایط هستند (Ghazi Shariat Panahi, 2011). البته منظور از دموکراسی، دموکراسی افسارگسیخته یا غیرمشروط نیست. زیرا در غیر این صورت نمی‌توان تفاوتی میان نظام دموکراسی و یک نظام اقتدارگرا قائل شد، چنین دموکراسی نه تنها حق تعیین سرنوشت را تقویت نمی‌کند بلکه موجب تضعیف و از بین رفتن آن نیز می‌شود.

دسترسی به اطلاعات آزاد یکی از توابع جدید در حق تعیین سرنوشت است. این مفهوم از اروپا و خصوصاً دادگاه قانون اساسی آلمان نشأت گرفته و در کشورهایی که دارای نظام دموکراسی لیبرال هستند به رسمیت شناخته شده است. برای اینکه مردم بتوانند مشارکت فعال در تعیین سرنوشتشان داشته باشند و از حق انتخابی درست برخوردار شوند باید حق دسترسی آزاد به اطلاعاتی داشته باشند که آن‌ها را قادر به این مشارکت نماید. چون اطلاعات یکی از عوامل تثبیت کننده اصلی دموکراسی در تمامی سطوح می‌باشد. کمیسیون حقوق بشر در قطعنامه‌ای با عنوان «بسط حق برخورداری از دموکراسی» تأکید کرده که یکی از توابع حق تعیین سرنوشت، حق آزادی تفریح، تحصیل و اشاعه اطلاعات از طریق رسانه‌های مختلف و همچنین «نهادهای حکومتی شفاف و پاسخگو» است. اطلاعات یکی از تثبیت کننده‌های اصلی دموکراسی در تمامی سطوح است. جوامع دموکراتیک، طیفی گسترده از ساز و کارهای مشارکتی را در بر دارند که برای مشارکت مؤثر در تمام مراحل از جهات متعدد مستلزم حق دسترسی به اطلاعاتی هستند که در نزد نهادهای عمومی نگهداری می‌شوند و در صورتی که رأی دهندگان به اطلاعات لازم دسترسی داشته باشند، می‌توانند انتخابی آگاهانه داشته باشند. مسلماً با انتخاب فردی شایسته و مناسب می‌توانند حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی مورد نیاز خود را مطالبه کنند و بدین شکل حق تعیین سرنوشتشان در زمینه‌های مختلف تحقق پیدا می‌کند ([Rezaee](#) & [Zadeh & Ahmadi, 2009](#)).

نتیجه‌گیری

با توجه به آنکه خلاء برخی اصول حقوق بنیادین و حقوق بشر همچنان باعث عدم مشارکت مردم در برخی از دولت‌ها شناخته می‌شود؛ حقوق بین الملل معاصر با همگرایی حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اصول پایه‌ای و از جمله حقوق و آزادی‌های اساسی انسان با حقوق بنیادینی مانند دموکراسی، آزادی بیان، انتخابات، اقلیت‌ها... پیوندی ناگسستنی بوجود آورده تا حکومت‌ها بتواند برخی امور خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی راهبری کنند. پیوند ناگسستنی این حقوق بنیادین با حق تعیین سرنوشت و قرار گرفتن در راستای آن، باعث تحول در تبیین حق تعیین سرنوشت و مشارکت عمومی در تصمیم سازی‌های سیاسی و اقتصادی و... در کشورها، فارغ از تفاوت‌های نژادی، عقیدتی و... شده است. این هماهنگی و همگرایی توانسته است پاسخی روشنی باشد، برای آن بخش از جامعه که محروم از سهم واقعی خود در زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... هستند. همچنین تحولی جدید در توسعه مفهوم حق تعیین سرنوشت در دنیای امروز بوده است. بگونه‌ای که کارکرد اصولی مانند حق تعیین سرنوشت تنها رهایی از استعمار، اشغال بیگانگان و رژیم‌های نژاد پرست و استبدادی قلمداد نشده و با درهم آمیختگی با اصولی مانند دموکراسی، آزادی بیان، انتخابات و... در تحولی مفهومی به عنوان راهبرد در تصمیم سازی‌های یک حکومت در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شناخته می‌شود و حکومتی که بتواند این راهبرد را در حاکمیت خود نهادینه کند؛ می‌تواند در نظام سیاسی خود از مشارکت منظم مردم در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی استفاده نماید.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

EXTENDED SUMMARY

The right to self-determination is a fundamental human right that empowers individuals and nations to shape their political, social, and economic destinies. As the cornerstone of many other rights, self-determination plays a pivotal role in the realization of fundamental human rights, particularly within the framework of international law. Without the observance of this essential right, a society cannot effectively uphold other fundamental rights, resulting in the suppression of democratic principles and the erosion of human dignity (Omid, 2009). This article explores the intrinsic link between the right to self-determination and other fundamental rights, and it highlights the implications of neglecting this right for global peace, governance, and human development.

Self-determination is enshrined in several key international legal documents, including Article 1(2) of the United Nations Charter and the International Covenant on Civil and Political Rights, as well as the International Covenant on Economic, Social, and Cultural Rights. These documents collectively emphasize that the right to self-determination transcends political boundaries, impacting various aspects of a nation's existence, from governance structures to economic policies (Gözler, 1997). This right is also considered a "jus cogens" norm, meaning it is a peremptory principle from which no derogation is permitted. Violations of the right to self-determination can result in international accountability, underscoring its critical importance in maintaining global stability (Suksi, 1993).

The principle of self-determination is inextricably linked to democratic governance. Without self-determination, individuals cannot freely choose their leaders or participate in the decision-making processes that affect their lives. Democracy, as a form of governance, embodies the exercise of self-determination, ensuring that political power is derived from the will of the people. As such, the implementation of self-determination directly influences the democratic process, particularly in ensuring minority rights, political participation, and the protection of human dignity (Jaber & London School of, 2010). Moreover, it creates an environment where people are empowered to exercise their right to vote, which is a vital element in the broader realization of democracy (Ghazi Shariat Panahi, 2011).

The concept of self-determination is also closely related to economic independence. Political sovereignty is often rendered ineffective if a nation lacks economic autonomy. In many post-colonial states, economic dependence on former colonial powers undermined their newly gained political independence, leading to a new form of economic subjugation known as "neo-colonialism" (Timossi, 2015). The United Nations, through various resolutions, has recognized the importance of economic self-determination. For instance, the right to nationalize resources and maintain sovereignty over natural wealth is seen as fundamental to the exercise of self-determination, enabling countries to control their development paths without external interference (Mirabbasi, 1992).

The right to self-determination also fosters nationalism and the preservation of cultural identity. In many cases, the ability to govern oneself is tied to the protection and promotion of unique cultural, linguistic, and religious identities. The state of Quebec in Canada, for instance, has historically pursued self-determination to maintain its distinct French-speaking culture within the larger English-speaking Canadian federation (Tatli, 2007). This aspect of self-determination is not only

about political governance but also about ensuring that the cultural integrity of distinct groups is preserved within multinational states. Therefore, self-determination serves as both a unifying force within nations and a protector of diversity.

Despite its importance, the right to self-determination can sometimes clash with other principles of international law, particularly the principle of territorial integrity. While self-determination empowers groups to determine their political status, it may also lead to separatist movements that challenge the sovereignty of established states (Navazani & Farajzadeh, 2011). The advisory opinion of the International Court of Justice on the unilateral declaration of independence by Kosovo highlights the tension between self-determination and territorial integrity. While self-determination was deemed legitimate in Kosovo's case, the broader implications of allowing similar movements worldwide remain contentious (Andersson, 2008). This conflict underscores the need for a balanced approach in international law, where the rights of peoples to self-govern must be weighed against the need for global peace and stability.

The right to self-determination is a foundational principle in international human rights law that intersects with various other fundamental rights. It enables people to govern themselves, participate in democratic processes, and maintain their cultural and economic independence. However, the exercise of this right can lead to conflicts with other legal principles, such as territorial integrity, creating complex challenges for international law. Moving forward, the international community must continue to support the right to self-determination while also ensuring that it does not destabilize established states or lead to conflicts that threaten global peace. In this way, self-determination will continue to play a crucial role in shaping the political, social, and economic future of nations

References

- Ackerman, B. (1991). *We the People: Foundations*. Harvard University Press.
- Andersson, K. (2008). *Transparency and Accountability in Science and Politics*. Palgrave Macmillan UK Publishing. <https://doi.org/https://doi.org/10.1057/9780230227767>
- Donnelly, J., & Rahbord, J. (2007). Democracy, Development, and Human Rights. *Rahbord Journal*(44).
- Ghazi Shariat Panahi, A. (2011). *Fundamentals of Constitutional Law*. Mizan Publishing.
- Gözler, K. (1997). Sur la validité des limites à la révision constitutionnelle déduites de l'esprit de la constitution. *Annales de la Faculté de droit d'Istanbul*, 31.
- Idowu, A. A. (2008). Revisiting the Right to Self-Determination in Modern International Law: Implications for African States. *European Journal of Social Sciences*, 6(4).
- Jaber, T., & London School of, E. (2010). A Case for Kosovo? Self-Determination and Secession in the 21st Century. *The International Journal of Human Rights*. <https://doi.org/https://doi.org/10.1080/13642981003666268>
- Kasea, & Kalantarian, M. (1991). *International Law in a Non-United World*. International Legal Services Office of the Republic.
- Kumar Sen, A., & Raghfar, H. (2002). *Development as Freedom*. Kavir Publishing.
- Mirabbasi, B. (1992). Nationalization in International Law. *Journal of Faculty of Law and Political Science*(28).
- Motamedi Tabatabaei, M. (2003). *Public Freedoms and Human Rights*. Tehran University Press.
- Navazani, B., & Farajzadeh, S. (2011). The United Nations Security Council and the Conflict Between the Principle of Self-Determination and National Sovereignty (Kosovo). *Political Science Research Journal*, 6(4).
- Omidi, A. (2009). *International Law from Theory to Practice*. Mizan Publishing.
- Pentassuglia, G. (2002). State Sovereignty, Minorities, Self-determination. *International Journal on Minority and Group Rights*, 9. <https://doi.org/https://doi.org/10.1163/157181102100402061>
- Rezaee Zadeh, M. J., & Ahmadi, Y. (2009). Foundations of Citizens' Right to Access Government Documents and Information. *Law Quarterly, Journal of Tehran Faculty of Law and Political Science*(4).
- Sadeghi Haqiqi, M. (2004). National Liberation Movements and International Terrorism from the Perspective of International Law. *Political and Economic Information Monthly*(205-206).

- Suksi, M. (1993). *Bringing in the People. A Comparison of Constitutional Forms and Practices of the Referendum*. Martinus Nijhoff Publishers. <https://doi.org/https://doi.org/10.1163/9789004633674>
- Tatli, V. (2007). *The Evolution of the Right to Self-Determination from the Perspective of International Human Rights Law After 1990* Shahid Beheshti University.
- Timossi, A. J. (2015). *Revisiting the 1955 Bandung Asian-African Conference and its Legacy*. South Centre Publications.
- Weitz-Shapiro, R. (2008). Political Participation and Quality of Life. *Research Department Working Papers*. <https://doi.org/https://doi.org/10.18235/0010892>
- Yazdi, A., Hashemi, S. M., Ashouri, M., & Bashiriyeh, H. (2004). *Human Rights and the Concepts of Equality, Fairness, and Justice*.